

کتمان حقیقت نشانه دشمنی با حقیقت است

اسماعیل روزبه (فرید)

چهارشنبه ۱۹ مهر ۱۳۸۵

همه آن کن که گر بپرسند

ز آن توانی درست داد جواب

"ناصر خسرو"

به تازگی مقاله‌ای از طریق اینترنت (ایران امروز - نشریه خبری سیاسی الکترونیک) به دستم رسید که مطالعه آن تعجب مرا سخت برانگیخت؛ تعجب نه از این بابت که نویسنده مقاله آقای ماشاءالله رزمی با انتخاب عنوان "ریشه‌های ترک ستیزی در ایران" خواسته‌اند در مقاله خود ترکان را مظلوم نما معرفی کنند؛ بلکه از این حیث که یک تنه به قاضی رفته و مظالم آنان را در طول تاریخ نادیده گرفته‌اند! تعجب آورتر اینکه منظورشان از این ترکان بیشتر هموطنان آذربایجانی ماست که به زبان ترکی تکلم می‌کنند و به گمان ایشان ترک هستند! حقیقت این است که من وقتی مقاله مورخ ۱۲ تیرماه ۱۳۸۵ ایشان را خواندم برحال ایشان افسوس خوردم و با خود گفتم آیا واقعا ایشان هنوز نمی‌دانند که نژاد آذربایجانی‌ها ایرانی است یا دانسته می‌خواهند ذهن خوانندگان مقاله خود را منحرف سازند؛ علی‌ایحال بنا به درخواست بعضی از دوستان برآن شدم از خطاهایی که آگاهانه یا ناآگاهانه بر قلم ایشان رفته است؛ نام برم چرا که سکوت در این خصوص را گناهی نابخشودنی می‌دانم. آقای رزمی در ابتدای گفتار از انتشار مقاله‌ای تحت عنوان "چه کار کنیم که سوسک‌ها سوسکمان نکنند" در روزنامه دولتی ایران (به تاریخ جمعه دوازدهم ماه مه ۲۰۰۶) سخن رانده و از کاریکاتوری یاد کرده‌اند که در آن کودکی با یک سوسک صحبت می‌کند و چون سوسک زبان کودک را نمی‌فهمد به ترکی می‌گوید "نمنه" که ایشان آن را "یعنی چه" معنی کرده‌اند! در حالی که این کلمه به معنی "چه" یا "چه چیز" می‌باشد و در عبارت مذکور مفعول جمله‌ای واقع شده که فعل و فاعل آن حذف شده است؛ به سخن دیگر جمله در اصل چنین بوده است: "نمنه دبیرسن" = چه می‌گویی؟ گو اینکه کار کاریکاتور نیست در اصل اشتباه بوده و با مآل اندیشی صورت نگرفته است و اگر با آینده نگری این کار انجام می‌گرفت؛ منجر به عکس العمل شدید هموطنان آذربایجانی نمی‌شد؛ از کجا معلوم که کاریکاتور نیست را وادار به این کار نکرده باشند؟ تا بهانه‌ای به دست کسانی بیفتد که از چند دهه پیش سودای تجزیه آذربایجان را در سر می‌پرورانند و آقای رزمی مسلما یکی از آنان می‌باشد چرا که در نوشته ایشان عبارتی به چشم می‌خورد که این تصور را تایید می‌کند.

وقتی ما به این عبارت ایشان بر می‌خوریم که: "اگر تا ۲۲ ماه مه ۲۰۰۶ (اول خرداد ماه ۱۳۸۵) یک جنبش هویت طلبی در آذربایجان وجود داشت؛ از فردای آن روز یک نهضت ملی پا به عرصه وجود گذاشته است" ناگزیریم چنین بیندیشیم که ایشان آذربایجان را کشور به شمار می‌آورند! زیرا نهضت ملی به نهضتی اطلاق می‌شود که توسط ملت به وقوع پیوسته باشد و ملت معمولا به "مجموعه افراد یک کشور گفته می‌شود" چنانکه در "فرهنگ معین" می‌بینیم اما اینکه از "جنبش هویت طلبی" در عبارت مقاله سخن به میان آورده‌اند؛ باید بگوییم که "هویت طلبی" احتیاج به جنبش ندارد بلکه محتاج شناخت و درک واقعی پیشینه تاریخی و مفهوم نژاد و زبان و چیزهای دیگر از این قبیل است که خوشبختانه بسیاری از مردم واقع بین آذربایجان براین امر واقف هستند.

کدام آذربایجانی باسواد است که نداند کلمه "آذربایجان" معرب "آذرآبادگان" و در اصل فارسی است نه ترکی؟ همچنانکه نام بسیاری از شهرها و آبادیهای آن نظیر میانه، سراب، میاندوآب، مشکین شهر، مراغه؛ مرند، خلخال، شبستر، اهر، خرمدره و... فارسی می‌باشد و اگر نام برخی از شهرستان‌های باستانی آذربایجان مانند "خوی" - که تاریخ ۲۷۰۰ ساله دارد و من در آن از مادر

زاده‌ام - به زبان پهلوی (زبان دوره اشکانیان و ساسانیان) نامگذاری شده به علت وجود کان‌های نمک در چند فرسخی شهر است؛ توضیح آن که خوی در زبان پهلوی به معنی نمک می‌باشد (رجوع شود به کتاب "تاریخ خوی" تالیف همشهری گرامی و دانشمند دکتر محمد امین ریاحی).

ایراد دیگری که به ایشان دارم، کاربرد ترکیب نادرست "ترکهای آذری" در مقاله مورد بحث است اعم از اینکه کلمه "آذری" را در مفهوم زبان یا گویش آذری بکار برند یا "آذربایجانی" به سخن دیگر نه معنی ترکیب "ترکهای آذربایجانی" درست است نه ترکانی که به زبان یا گویش آذری سخن می‌گویند و اگر در لغت نامه دهخدا یکی از معانی واژه "آذری"، "زبان آذری" آمده و گفته شده است "لهجه‌ای از فارسی قدیم (است) که در آذربایجان متداول بوده و اکنون نیز در بعض قراء این ایالت و بعضی نواحی قفقاز بدان تکلم کنند" منظور این نبوده است که امروزه روز مردم آذربایجان ترک نژادند. به گفته شادروان احمد کسروی تبریزی (به نقل از قول دکتر عنایت الله رضا) نام آذربایجان "از دوهزار سال پیش یکی از مشهورترین نام‌های جغرافی ایران و در هر دوره با یک رشته حوادث مهم تاریخی همراه بوده است...." بنابراین مردم آذربایجان ایرانی نژادند و همواره ایرانی نژاد باقی خواهند ماند. به دیگر سخن، زبان یک قوم ممکن است بر اثر اعمال نفوذ قوم مهاجم به صورتی دیگر تغییر یابد اما نژاد آن قوم هرگز تغییر نمی‌یابد. اگر قرار باشد تکلم به زبان ترکی را دلیل ترک بودن بدانیم؛ باید مردم رودهن (از توابع دماوند) و برخی از مناطق دیگر ایران را که کم و بیش به ترکی سخن می‌گویند؛ ترک به شمار آوریم. آیا چنین حقی داریم؟!

آقای رزمی در بخش دیگر مقاله خود از قول دکتر پولاک پزشک اطریشی ناصر الد ینشاه آورده اند: "ترکها از نظر سجایا و خلق و خو بیشتر به عثمانیها شباهت دارند، هرچند که از فارسها نیز سهم بسزائی گرفته اند؛ مردمی هستند نتراشیده و کمتر حيله گر و به هر حال دلیر و مصمم، به همین دلیل تقریباً همه سربازها از این قبایل گرفته میشوند، اینها فارسها را به داشتن صفت جبن تحقیر می‌کنند و به اصل و نسب ترک خود می‌نازند؛ مردمی آرام هستند ولی اگر کارشان به نزاع بکشد؛ دیگر دو دل نمی‌مانند و برای حمله آماده اند". اگر منظور دکتر پولاک از کلمه "نتراشیده" که همان "نا تراشیده" است؛ - بی ادب و بی تربیت "باشد؛ این سخن نمی‌تواند عمومیت داشته باشد و اگر مقصود ایشان بعضی از آذربایجانی‌های ترک زبان باشد؛ باید گفت که افراد با ادب و بی ادب در همه اقوام وجود دارند؛ اما اینکه گفته‌اند "به اصل و نسب ترک خود می‌نازند" سخنی است غیرقابل قبول؛ زیرا اصل و نسب هیچیک از آذربایجانی‌های ترک زبان به ترکان نمی‌رسد؛ گواه بر این ادعا توضیحاتی است که درباره این بیت فردوسی:

"کسی راز ترکان نباشد خرد
کز اندیشه خویش رامش برد"

در پاورقی لغت نامه دهخدا آمده است و من بر سبیل مناسبت عیناً آنرا در اینجا نقل می‌کنم: "مرحوم دهخدا در امثال و حکم ذیل اترک التروک پس از ذکر علل و جهات تاریخی بیزاری و نفرت ایرانیان و گویندگان پارسی زبان از ترکان آرد.... این نیز ناگفته نماند که نظر شعرا و عامه ایرانی در نظایر این امثال و تعبیرات به ترکان نژادی است نه همشهریان زردشت و فرزندان قطران و حسین خلف و نه به قسمت عمده قفقاز و بخشی بزرگ از ترکستان امروزی که زبان ترکی را آموخته‌اند و به شهادت دقیقترین تجسس‌های تاریخی و به گواهی دانش نژادشناسی، خالص‌ترین ایرانیان و بلکه خود اصل و ریشه تمام نژاد آریائی می‌باشند".

در بخش دیگر مقاله آورده اند: "در ایران دشمنی با ترکها از محدوده تاریخ فراتر می‌رود و افسانه و اسطوره می‌شود؛ شاهنامه فردوسی اساسش بر دشمنی ایرانیان با تورانیان استوار شده است و از نظر فردوسی تورانیان همان ترکها می‌باشند؛ فردوسی مخلوط شدن دهقان پارس با ترک و عرب را

باعث تباهی نژاد دهقان می‌داند:

زدهقان و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان ، نه ترک و نه تازی بود
سخن‌ها به گفتار بازی بود."

این دو بیت که منتخب از غمنامه رستم فرخزاد به برادرش در شاهنامه فردوسی بوده و به نقل از شاهنامه مصحح م. ن عثمانوف در مقاله آقای رزمی آمده است ؛ در جلد پنجم شاهنامه موسسه خاور – که به سال ۱۳۱۲ خورشیدی در تهران به طبع رسیده است و یکی از نسخ معتبر و مورد اعتماد پژوهشگران شاهنامه می‌باشد- به این صورت چاپ شده است:

از ایران و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
سخن‌ها به کردار بازی بود

ظاهراً آقای عثمانوف در متن انتقادی خود که در مسکو به سال ۱۹۶۷ میلادی (برابر با ۱۳۴۶ خورشیدی و ۳۴ سال بعد از طبع و انتشار شاهنامه موسسه خاور) آنرا انتشار داده‌اند ؛ کلمه " ایران " را در بیت نخست به " دهقان " و " کردار " را در بیت دوم به " گفتار " تغییر داده‌اند بی آنکه متوجه باشند این کار ایشان درست نبوده است؟! برای اینکه معلوم شود چرا این دو تبدیل از روی ناآگاهی صورت گرفته است ؛ توضیحات زیر لازم می‌دانم:

اولاً چنانکه از مفهوم بیت اول بر می‌آید؛ منظور فردوسی بیان اختلاط نژادی قوم ایرانی و ترک و عرب می‌باشد و چون قوم به یک نفر اطلاق نمی‌شود؛ نمی‌توان معنی " دهقانان " را از کلمه " دهقان " استدراک کرد؛ در حالی که کلمه " ایران " در چاپ موسسه خاور از بابت " ذکر محل و اراده حال " در معنی " ایرانیان " بکار رفته است (نظیر کلمه " جهان " در این بیت فردوسی: جهان دل نهاده بدین داستان همه بخردان و همه راستان که در معنی " جهانیان " آمده است .)

هم چنین است کلمه " ترک " در بیت اول که منظور شاعر از آن قوم ترک است نه یک نفر ترک و این کاربرد در زبان و ادب فارسی سابقه دارد؛ اما در بیت دوم چون قصد فردوسی ذکر یک نفر دهقان (به معنی ایرانی اصیل و نجیب) و یک ترک و یک نفر عرب به طور اخص است ؛ آمدن کلمه " دهقان " کاملاً درست می‌باشد.

ثانیاً اگر کلمه " کردار " را در بیت دوم به " گفتار " تبدیل کنیم ؛ گذشته از اینکه از مقصود شاعر دور خواهیم شد؛ کلمه " سخنها " و " گفتار " را که از نظر معنی مرادف هم هستند؛ در کنار هم آورده ایم بی آنکه لزوم آن را احساس کنیم؛ فردوسی در بیت دوم – که به صورت موقوف المعانی در دنباله بیت اول آمده است – می‌گوید وقتی در جامعه از اختلاط قوم ایرانی و ترک و عرب ، نژاد جدیدی پیدا شود ؛ هیچیک از افراد آن خالص نخواهند بود؛ در چنین جامعه‌ای سخنها مانند شوخی محسوب خواهند شد! توضیح آنکه فردوسی در مصراع دوم بیت دوم کلمه " کردار " را در معنی " مانند " و " بازی " را در معنی به " شوخی گرفتن " بکار برده است (رجوع شود به معنی سوم لغت " بازی " و بیت مورد بحث که به عنوان شاهد مثال در لغت نامه دهخدا آمده است .) امیدوارم آقای

عثمانوف در چاپ بعدی شاهنامه این دو اشتباه را رفع کنند.

آنچه فردوسی در دو بیت مذکور گفته است ، حقیقتی است انکارناپذیر اما چنین نیست که یکباره منکر نژاد ایرانی شویم و مثلاً بگوئیم آذربایجانیها چون به زبان ترکی در حال حاضر تکلم می‌کنند؛ پس ترک نژادند. زبانی هم که مردم شهرهای آذربایجان بدان سخن می‌گویند؛ با یکدیگر فرق دارد، چنانکه به سهولت می‌توان از چگونگی تکلم هرکس به زادگاه وی پی برد.

آقای رزمی در دنباله دو بیت فردوسی نوشته اند: " همه حاکمان ترک در ایران به گسترش زبان فارسی همت گماشته‌اند " متأسفانه باید بگویم که این امر در مورد همه حاکمان صدق نمی‌کند فی المثل وقتی از عاقبت کار فردوسی باخبر می‌شویم که چگونه بر اثر بیماری که از سلطان محمود داشت؛ از غزنین فرار کرد؛ یقین حاصل می‌کنیم که شاهنامه‌ای بدان عظمت در نظر سلطان محمود ارزشی نداشت؛ وگرنه تحت هیچ شرایطی نمی‌بایست رنج سی ساله فردوسی را حقیر به شمار آورد و او را از خود برنجانند! و اگر فکر می‌کنند که " ترک ستیزی از ویژگیهای ادبیات فارسی است " باید بگویم آوردن صفاتی مانند غارتگری ، بیوفائی ، جفا کاری ، بدخوئی ، - که جزو اوصاف ترکان شمرده می‌شود و در شعر فارسی برای معشوق می‌آید؛ نمی‌تواند نشانه " ترک ستیزی " باشد؛ بلکه بیشتر به قصد جلب محبت و سازگاری وی بکار می‌رود اما اگر منظور آقای رزمی کشتار و بیداد ترکان غز باشد؛ حق با ایشان است.

آقای دکتر عنایت اله رضا مولف کتاب " آذربایجان از کهن ترین ایام تا امروز " (چاپ دوم - خرداد ۱۳۶۷) در صفحه ۱۹۷ کتابش به نقل از کتاب " شهریاران گمنام " شادروان احمد کسروی چنین آورده است: " قطران تبریزی شاعر مشهور آذربایجان از غدر و مکر ترکان و پراکنده شدن مردم زنجان و گرگان و آمل و ساری نوشته و از کشتار و بیداد غزان در سراب سخن آورده است؛ وی تصویری دردناک از حمله غزان ارائه کرده است که ظرف یکساعت دژی را که همپراز گردون بود؛ چنان با خاک یکسان می‌کردند که گویی هرگز نبوده است؛ اینک چند بیتی از قصیده قطران را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

کمر بستند بهر کین شه ترکان پیکاری
همه یکرو به خونخواری همه یکدل به جراری
خداوندا پراکندی زهم پیوسته خلقی را
چه از زنگان چه از گرگان چه از آمل چه از ساری
ز تنشان تلها کردی به صحرای سراب اندر
میان تلها کردی زخونشان جویها جاری
دژی راهمبر گردون بکردی پست باهامون
به یکساعت چنان کانجا نبود آن هرگز انگاری
امیر دژ به گیتی در شده آواره چون غولان
یکی ساعت بود کوهی یکی ساعت بود غاری

پیش از سال ۴۳۵ هجری غزان چهارمین بار نیز به آذربایجان هجوم آوردند و نه تنها در آذربایجان بلکه در ارمنستان و سراسر آسیای صغیر به کشتار و یغما دست زدند و تا موصل پیش تاختند و در آنجا یغما و کشتار بسیار کردند."

شادروان دکتر ذبیح الله صفا هم در جلد دوم " تاریخ ادبیات در ایران " (صفحه ۴۲۲) به نقل از سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی شاعر معروف قرن پنجم هجری در باره قطران تبریزی چنین آورده است: " در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعری نیک می‌گفت اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست ؛

پیش من آمد دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که مشکل بود از من پرسید؛ با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند. " و در دنباله این نقل قول آورده است: " علت عدم اعتیاد قطران به زبان پارسی (= دری) آن بود که خود به لهجه ایرانی (آذری) خو گرفته و طبعا پاره‌ای لغات و اصطلاحات اهل مشرق را که از زبان محلی آنان بود؛ نمی‌شناخته است."

اکنون که سخن از گویش آذری به میان آمد ؛ بجاست که دو بیت از اشعار همای تبریزی (شاعر قرن هفتم هجری و معاصر سعدی) را نیز که به زبان پهلوی آذری سروده است به نقل از صفحه ۱۷۶ و ۱۷۷ کتاب " آذربایجان از کهن ترین ایام تا امروز " در اینجا بیاورم:

" و هار و ول و دیم یار خوش بی
اوی یاران مه ول بی مه و هار
ترجمه:

بهار و گل با روی یار خوش است
بی یاران نه گل باشد و نه بهاران

در اینجا واژه " دیم " بسیار جلب نظر می‌کند؛ هنوز این واژه در گویش گیلکی به معنای " چهره " ، " روی " و " صورت " است.

همام در جای دیگر چنین می‌گوید:

به مهرت هم بشی خوش گیانم از دست
لوانت لا و جمن دیل و گیان بست

ترجمه:

به مهر تو جانم نیز از دست برفت

فریب لبان تو از من دل و جان ببرد

در اینجا واژه " گیان " در خور توجه است؛ هنوز در گویش کردی واژه جان به صورت " گیان " تلفظ می‌شود؛ نکته دیگر حرف اضافه " از " است که هم در آذری و هم در گیلکی به صورت " ج " یا " جه " گفته می‌شود.

نوشته اند: " سازمان یونسکو موقعی که سال ۱۹۹۹ را سال بزرگداشت دده قور قود اعلام کرد؛ زبان ترکی را نیز سومین زبان با قاعده دنیا اعلام کرد که بیست و چهار هزار فعل دارد و همان زمان ، فارسی را سی و سومین لهجه عربی معرفی نمود . "

از خواندن این عبارت مخصوصا جمله " همان زمان فارسی را سی و سومین لهجه عربی معرفی نمود " دچار تعجب فراوان شدم درست است که بر اثر حمله عرب به ایران و تسلط اسلام مقدار معتابیهی از لغات عربی در زبان فارسی راه یافت؛ بر طبق آنچه در مقدمه جلد اول " فرهنگ معین " (صفحه ۳۴) آمده است ؛ " ایرانیان تا آنجا که مقدور بود ؛ در مقابل این زبان مقاومت کردند و مانند قبطیان ، نبطیان ، آرامیان و سریانیان به کلی زبان خود را از دست ندادند " و به گفته دکتر احسان یارشاطر در صفحه ۲۲ مقدمه لغتنامه دهخدا " بسیاری از این لغات در صورت و معنی و تلفظ با اصل عربی تفاوت یافته و صورت ایرانی به خود گرفته‌اند " به عبارت دیگر بسیاری از این لغات یا تغییر صورت و معنی داده‌اند و یا به صورت مرکب از فارسی و عربی (و یا بالعکس) در آمده اند؛ از این قبیلند کلمات: سلحشور ، اخلاکگر ، خطرناک ، با انصاف ، با اهمیت ، بی انضباط ، با انضباط ، با ایمان ، با شهامت ، با عظمت ، بد جنس ، بلند نظر ، بی حمیت ، با قاعده ، بی قاعده ، بی فایده ، بی قیاس ، بی قرار ، بی غیرت ، پیشخدمت و فراوان لغت دیگر حتی در مورد تغییر خط هم به صورت کنونی کسانی که اطلاعات کافی دارند ؛ می‌دانند که اصولا خط حاضر ادامه خط پهلوی است و نه عربی (رجوع شود به زیر نویس مقاله " باز هم سخنی پیرامون تغییر خط فارسی نوشته دکتر میترا خسروی در شماره ۲۸ فصلنامه ره آورد) و چنانکه شادروان دکتر محمد معین در مقاله " عوامل

فساد لغت " (مندرج در صفحه ۴۰ مقدمه لغت نامه دهخدا) توضیح داده اند: " خط پهلوی و خط عربی (کوفی و نسخ) هر دو از ماخذ سامی و منشعب از فنیقی هستند و هر دو در این نقص که حرکات (حروف مصوت) داخل حروف (حروف صامت) نیست اشتراک دارند؛ ولی با وجود اشکالات فراوان خط پهلوی، تشخیص حروف در آن آسانتر از خط عربی است" چه در خط اخیر علاوه بر شباهت، امتیاز حروف از یکدیگر وابسته به نقطه‌هاست و همین نقطه گذاری خود موجب تصحیف و تحریف بسیار شده است."

بنا بر آنچه گفته شد معلوم نیست چگونه سازمان یونسکو فارسی امروز را به علت داشتن بسیاری از لغات از اصل برگشته عربی جزو سی و سومین لهجه عربی معرفی کرده است!؟

نوشته اند: " احمد کسروی نیز متداول شدن زبان فارسی در امر نوشتن را از زمان ساسانیان می‌داند؛ این استدلال از آنجا ضعیف است که می‌دانیم زبان فارسی دری امروز بعد از اسلام و از آسیای مرکزی به ایران آمده است و پارسی باستان همانقدر با فارسی امروز بیگانه است که هر زبان خارجی دیگر." در اینکه گفته اند: " می‌دانیم زبان فارسی دری امروزی بعد از اسلام و از آسیای مرکزی به ایران آمده است." مسلماً اشتباه می‌کنند؛ زیرا همان طور که یاقوت حموی صاحب معجم البلدان از قول حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه آورده است: " لغت فارسی زبانی بوده است که موبدان و منسوبان آنان بدان لغت تکلم می‌کرده‌اند و آن زبان مردم فارس است؛ زبان دری زبان شهرهای مداین است و مردمی که بر درگاه شاه بودند؛ بدان زبان سخن می‌گفتند و آن زبان خاص مردم دربار بود و لغات مشرق و اهل بلخ در آن غلبه داشت " (رجوع شود به صفحه ۱۳۸ جلد اول تاریخ ادبیات در ایران - چاپ دوم - تالیف شادروان دکتر ذبیح الله صفا) اما اینکه گفته اند: " پارسی باستان همان قدر با فارسی امروز بیگانه است که هر زبان خارجی دیگر " با کمال تأسف باید بگویم ایشان در این خصوص همان قدر اطلاع دارند که درباره پیدایش زبان ترکی در آذربایجان! و برای اینکه سخن را در این مورد کوتاه کنم؛ توجه ایشان را به وجه تسمیه لغت " دری " و زبان فارسی معمول امروزه که در لغت نامه دهخدا آمده است؛ جلب می‌کنم: " پارسی نو زبان شهرهای شرقی و تاجیکان ناحیه ایران خاوری، افغانستان، پامیر و ترکستان است؛ این زبان با زبان پارسی باستان که در کتیبه‌های هخامنشی بکار رفته و همچنین با لهجه جنوبی کتیبه‌های ساسانی و متون مانوی قرابت دارد؛ پس از اسلام پارسی نو با لهجه‌های دیگر اختلاط یافت؛ این اختلاط قبلاً هم در عهد ساسانی صورت گرفته بود."

در تایید اظهار نظر کسانی که معتقدند؛ خط و زبان در گذشته از دین تبعیت می‌کرده است؛ نوشته اند: " در بعضی از قسمت‌های گلستان در صد کلمات عربی از کلمات فارسی بیشتر است" علت این امر این است که سعدی مدتی در نظامیه بغداد به تحصیل مشغول بوده است و طبعاً زبان عربی در آن روزگار متداول بوده است با این وصف چنان نیست که همه نویسندگان به این امر رغبت بیشتری نشان دهند؛ اگر در گلستان سعدی لغت عربی کم نیست؛ در مقابل کتابهایی هم مانند دانشنامه علانی ابن سینا یا جاویدان خرد ابن مسکویه یا کیمیای سعادت محمد غزالی و..... موجود است که غالباً به زبان فارسی نوشته شده‌اند و واژه‌های عربی در آنها کمتر به چشم می‌خورد.

نوشته اند: دیوان حافظ نیز با مصرعی از اشعار یزید بن معاویه شروع می‌شود:
الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

و نتیجه گرفته‌اند " سبک و وزن اشعار حافظ هم درست شبیه اشعار یزید است." متأسفانه باید بگویم تحقیقشان در این باره بسیار اندک است؛ اولاً قول سودی - که احتمالاً ایشان بدان استناد جسته‌اند - در این خصوص که " حافظ این مصراع را از یزید بن معاویه تضمین کرده " چندان معتبر

نیست و بر طبق تحقیقی که شادروان علامه قزوینی کرده اند؛ یحتمل " مسلمانان متعصب ترک معاصر سودی این حکایت را بر ساخته اند " (رجوع شود به بخش اول " حافظ نامه " بهاء الدین خرمشاهی در شرح بیت مذکور - صفحه ۹۱ چاپ چهارم) ثانیاً مگر همه اشعار حافظ به زبان عربی است که ایشان با قید کلمه " درست: ادعا کرده اند؛ سبک و وزن اشعار حافظ شبیه اشعار یزید است آیا به این بیت حافظ که در مقطع یکی از غزلهایش آمده است؛ برنخورده اند؟ زشعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف نظم و سخن گفتن دری داند و اینکه گفته اند: " شاهنامه فردوسی چیز جز رجزخوانی نیست و خود فردوسی در اثر دیگرش به نام یوسف و زلیخا افسوس میخورد که عمرش را برای سرودن شاهنامه تلف کرده است" نخست باید بگویم که رجز بحری از نوزده بحر شعر است که وزنش شش بار مستفعلن باشد و شمس قیس رازی گفته است: اجزای آن چهار بار مستفعلن، مستفعلن است (رجوع شود به لغتنامه دهخدا) و من برای اطلاع آقای رزمی به بیتی از قصاید معزی که در بحر مذکور گفته است؛ اشاره می‌کنم: ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن...

اما در اینکه یوسف و زلیخا را سروده فردوسی دانسته‌اند و گفته‌اند فردوسی در این اثر افسوس میخورد که عمرش را برای گفتن شاهنامه تلف کرده است؛ باید بگویم اولاً یوسف و زلیخا نام چند منظومه است: ۱ - پنجمین مثنوی از مثنوی‌های هفت اورنگ جامی ۲ - مثنوی معروفی است که لطفعلی بیگ آذر بیگدلی متخلص به آذر آنرا به نظم کشیده است ۳ - منظومه‌ای است منسوب به خواجه مسعود قمی از اعیان عراق معاصر با سلطان حسین میرزا و امیر علیشیر نوائی. ۴ - منظومه‌ای است به بحر متقارب که آنرا به فردوسی نسبت داده‌اند لیکن تحقیقات اخیر عدم صحت این انتساب را اثبات کرده است (رجوع شود به فرهنگ معین جلد ششم). توضیح آنکه فردوسی در شاهنامه خود بیتی که دلیل بر پشیمانی یا افسوس خوردن از سرودن آن باشد؛ نگفته است بلکه با اطمینان از عظمت کار هنری خود این ابیات را بر زبان آورده است:

بناهای آباد گردد خراب
زباران و از تابش آفتاب
پی افکنم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم از این پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام

اگر این گفته آقای رزمی راست باشد که در " انستیتوی لوموند عرب در پاریس شاهنامه فارسی را گذاشته‌اند و فردوسی را عرب معرفی می‌کنند " (و یا راهنمای توریستی موقعی که توریست‌ها در قبرستان پرلاشز از کنار قبر غلامحسین ساعدی می‌گذرند؛ او را به آنان نویسنده عرب معرفی می‌کند) باید گفت بدا به حال ما و کسانی که اینچنین از مفاخر شعر و ادب ما یاد می‌کنند! این موضوع مرا به یاد مطلبی انداخت که چند سال پیش در مجلسی از یک بانوی شرق شناس! شنیده بودم توضیح آنکه جمعی از ایرانیان و آلمانیها در محفلی که آقای دکتر ناصر کنعانی در باره خیام سخنرانی می‌کردند؛ حضور داشتند چون هنگام پرسش و پاسخ فرا رسید یکی از بانوان خارجی که مطالعاتی در فرهنگ ایران داشت؛ با تعجب از سخنران پرسید مگر خیام شاعر عرب نبوده است؟ آقای کنعانی گفتند نه خیر؛ چون احساس کردم که ایشان قانع نشدند اجازه صحبت خواستم و آقای کنعانی قبول کردند. به آن خانم گفتم مگر سخنان آقای کنعانی را درباره رباعیات خیام نشنیدید، رباعی از مستحدثات ایرانیان است و هیچیک از شعرای عرب بر وزن: لاهول ولا قوه الا بالله " رباعی نگفته است؛ از تعجب در آمد و سکوت کرد.

اینکه با نقل بیت:

برشکن کاکل ترکانه که در طالع توس

بخشش و کوشش خاقانی و چنگزخانی

آقای رزمی گفته‌اند حافظ " ترکانه سخن گفتن را تمجید می‌نماید " باید به ایشان بگویم حافظ در این

بیت ترکانه سخن نگفته است ؛ بلکه کاکل مانند ترکان ممدوح خود را ستوده و این غیر از " ترکانه

سخن " گفتن است؛ ترکیب " ترکانه سخن " که در این بیت نظامی هم آمده است:

ترکی صفتی وفای ما نیست

ترکانه سخن سزای ما نیست

به معنی سخن خوشونت آمیز می‌باشد چنانکه ترکیب " ترکی صفتی " هم کنایه از بد عهدی و خشونت

است (رجوع شود به توضیحات لغتنامه دهخدا در ذیل کلمه " ترکی ") گفتنی است که صورت درست

مصرع " حبذا دجله بغداد و نی ریحانی " هم که در مقاله ایشان آمده است؛ " حبذا دجله بغداد و

می‌ریحانی " می‌باشد و آوردن کلمه " نی " بجای " می " - اگر اشتباه تایپ نیست نباشد - درست

نیست ؛ زیرا منظور حافظ از " می‌ریحانی " می‌انگوری خوشبو مانند ریحان است ؛ نظامی هم گفته

است:

بیا ساقی آن راح ریحان سرشت

به من ده که بریادم آمد بهشت

نوشته اند: " ناسیونالیستهای افراطی فارس ؛ ترکان را ضد فرهنگ معرفی می‌کنند و نمی‌خواهند

بپذیرند که تمام تاریخهای معتبر گذشته از دوران سلجوقیان تا تاریخ جهانگشای جوینی تا تاریخ

مشروطیت ایران بدون استثناء توسط علمای ترک نوشته شده‌اند و.... ". اگر منظورشان از " تاریخ

مشروطیت ایران "، " تاریخ مشروطه ایران " تالیف شادروان احمد کسروی است ؛ وی ترک نبوده

است و جزوه " زبان آذری " ایشان گواه آشکاری است بر مخالف بودن ایشان با ترکان. و اگر گفته

شود چون در تبریز به دنیا آمده بود؛ ترک به شمار می‌آید باید بگویم: " زهی تصور باطل زهی خیال

محال "

از قول " لویی بازن " نقل کرده اند: " اینکه گفته شود اقوام مهاجر به زور زبان ترکی را به مردم

آذربایجان تحمیل کرده‌اند ، مغلطه است و نمی‌تواند واقعیت داشته باشد؛ بلکه منطقی اینست که گفته

شود با آمدن ترکان مهاجر ، ساکنان بومی تقویت شده‌اند . " باید بگویم گذشته از اینکه بسیاری از

شاعران و نویسندگان در طول قرن‌ها از زورگویی و مظالم ترکان سخن گفته‌اند (و قطران تبریزی یکی

از آنان است) قدر مسلم اینست که مردم آذربایجان در قرون اولیه هجری به لهجه آذری تکلم می‌کردند

بنابراین زبان ترکی را به آنان تحمیل کرده‌اند وگرنه در قرن دوم و سوم هجری در تمام دهات و

شهرهای آذربایجان یک نفر (آری یک نفر) به ترکی سخن نمی‌گفت؛ اگر آقای لویی بازن - که آقای

رزمی ایشان را متخصص ترکی آذربایجانی معرفی کرده‌اند - سندی معتبر دارند که خلاف گفته مرا

ثابت می‌کند؛ ارائه دهند تا من از اشتباه بیرون آیم.

نوشته اند: " بسیاری از پان فارسیست‌ها که قادر به خواندن یک جمله ترکی نیستند؛ در موضع

گیری علیه آذربایجانیها ناگهان ترک شناس می‌شوند و با سماجت بسیاری می‌گویند که آذربایجانیها

ترک نیستند و آذری زبان هستند. همین عده که در گذشته برای هدف خاصی تربیت شده‌اند؛ وقتی که

مساله آذربایجان مطرح می‌شود و ا زرتشتا گویان و گاتها خوانان از راه می‌رسند و می‌خواهند اصل و

نسب آذربایجانیها را به آنان بشناسانند ". به راستی که شنیدن این قبیل مطالب تاسف آور است؛ آیا

آقای رزمی منکر این هستند که شاعران بزرگی مثل ناصر خسرو و خاقانی و حافظ زردشت را در شعر

خود ستوده‌اند؟! آیا آقای رزمی فرهنگ دهخدا را که نوشته است زردشت در نواحی دریاچه چیچست

(نام باستانی دریاچه رضائیه) به وجود آمده است؛ قبول ندارند؟! از آقای رزمی باید بپرسم مگر نباید

هرکسی از اصل و نسب خود آگاه باشد؟ دانستن یا ندانستن زبان ترکی که در گذشته بر مردم

آذربایجان تحمیل شده است ؛ چه مشکلی را حل می‌کند؟ شما که ادعا می‌کنید عده‌ای در گذشته برای

هدف خاصی تربیت شده‌اند تا موقع طرح مساله آذربایجان و ازرتشتاگویان از راه برسند و اصل و نسب آذربایجانیها را به آنان بشناسانند ؛ از کجا این موضوع را کشف کرده اید؟ شما که در مقاله خود این همه راجع به ترک ستیزی در ایران سخن گفته و برای تایید سخنان خود از اظهار نظرهای خارجیان کمک گرفته اید؛ چرا از قیام خود بابک خرم‌دین ؛ قهرمان آذربایجان – که مایه افتخار هر آذربایجانی است – سخن به میان نیاورده اید؟ آیا می‌ترسید که از شما بپرسند بابک به چه زبانی تکلم می‌کرد؟ من وقتی اولین بار شرح حال بابک را در لغت نامه دهخدا خواندم و به این عبارت برخوردم که " زبان ایران را بخوبی می‌داند " یقین کردم که بابک ترک نبوده است و کسانی که می‌خواهند از وی یک نفر ترک بسازند؛ از نژاد او بیخبرند. نوشته اند: " فرهنگستان زبان فارسی دوران رضاشاه به سرپرستی پرویز ناتل خانلری ترک تبار ، مشغول ترکی زدائی از زبان روزمره ایرانی میشود و اصطلاحات متروک و لغات نامفهوم را به نام فارسی سره جایگزین لغات متداول می‌کند . "

ظاهرا آقای رزمی هنوز نمی‌دانند در موقعی که " فرهنگستان ایران " در زمان رضا شاه تشکیل شد؛ (خرداد ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی) شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری بیش از ۲۲ سال نداشتند؛ بنابراین نمی‌توانستند به سرپرستی آن برگزیده شوند و اگر منظورشان " فرهنگستان زبان ایران " است ؛ این فرهنگستان در آبان ماه ۱۳۴۹ شمسی در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی بنیاد نهاده شد. علی ایحال پیراستن زبان از الفاظ نا متناسب مهمترین وظیفه هر فرهنگستان در کشورهای جهان می‌باشد (رجوع شود به فرهنگ معین جلد ششم).

نوشته اند: " شونیسف فارس بر پایه شیفتگی به نژاد موهوم آریائی جان گرفته است ، کشف خانواده زبانهای هند و اروپائی توسط ویلیام جونز در سال ۱۷۸۸ به رشد تفکرات نژاد پرستانه کمک کرده است و شروع این تفکر را در ایران می‌توان در آثار کنت دوگو بینو از جمله در " مقاله‌ای در نابرابری نژادهای انسانی در سال ۱۸۵۵ مشاهده کرد." از آقای رزمی باید بپرسیم شما که موجودیت ایران را قبول دارید؛ چرا اصالت نژاد آریائی را کتمان می‌کنید؟ مگر نه این است که شادروان دکتر محمد معین در پژوهش دقیقی که در باره نام " ایران " کرده به این نتیجه رسیده است که ایران مرکب از دو جزء " ایر " و " آن " می‌باشد ؛ جزء اول (ایر) صورت تغییر یافته از Airya (= آریائی) و جزء دوم (آن) پسوند مکان است و بر این اساس معنی ایران را در فرهنگ خود " مکان آریانیان " ضبط کرده است. آقای رزمی برای کسب اطلاع بیشتر می‌توانند به جلد پنجم مراجعه نمایند. نوشته اند: " قتل نادرشاه را می‌توان اولین حرکت سازمان یافته علیه حاکمیت ترکان در ایران نامید؛ زیرا این قتل با هم قسم شدن افسران فارس در قشون نادرشاه انجام گرفته است."

اینکه آقای رزمی گفته‌اند قتل نادرشاه باهم قسم شدن افسران فارس در قشون نادرشاه انجام گرفته قطعاً نادرست است زیرا فرهنگ معین نوشته است: " سرانجام در سال ۱۱۶۰ هجری قمری عده‌ای از روسای افشاریه و قاجاریه به چادر او ریختند و او را به قتل رسانیدند . " و طایفه افشار و قاجار چنانکه می‌دانیم هر دو ترک بودند نه فارس.

نوشته اند: " ترک ستیزی عوامانه نیز که جنگ روانی و مکمل ترک ستیزی سیاسی است؛ از تهران شروع شده و به دنبال شکست حکومت ملی آذربایجان تشدید شده است؛ تا آنجا که شهریار را به سرودن شعر معروف الا تهرانیان انصاف می‌کن واداشته است و نیز در شکوه از جلوگیری از فرهنگ آذربایجان می‌گوید "

تهرانین غیرتی یوخ شهریارى ساخلا ماغا
گلمیشم تبریزه کی یاخشی یامان بللنسین
سعدی نین باغ گلستانی گرک حشره قدر
آلماسی سله لنیب خرماسی زنبیللنسین
لغت اویاد خزانه کی نظامی با غنین

بیر یاوان گلبسیرین قویمادی بی کاکلننسیسین
ترجمه:

تهران غیرت آنرا ندارد که شهریار را نگهدارد به تبریز آمده ام تا خوب و بد معلوم شود
باغ گلستان سعدی تا به قیامت باید سیبش افشانده و خرمایش به زنبیل چیده شود
لغت به آن باد خزان که نگذاشت یک خیار ساده باغ " نظامی " کاکل در آورد.

به طوری که می بینیم این بخش از مقاله آقای رزمی شامل دو قسمت است:

الف – شکست حکومت ملی آذربایجان

کسانی که زمان حکومت پیشه وری را در فاصله آذر سال ۱۳۲۴ تا آذر سال ۱۳۲۵ شمسی از نزدیک مانند من به چشم دیده اند؛ خوب به خاطر دارند که آن حکومت ملی نبوده است و مهاجرانی که از آن طرف رود ارس به آذربایجان آمده و در شهرهای مختلف آن قدرت را به دست گرفته بودند؛ در مدت یکسال کارهایی کردند که واقعا شرم آور بود؛ بی جهت نبود که بعد از تخلیه آذربایجان از نیروهای شوروی هنوز پای ارتش ایران به آذربایجان نرسیده بود که مردم شهرهای گوناگون منجمله شهر خوی به یک یک خانه های مسئولین فرقه دموکرات ریختند و آنان را از خانه ها بیرون کشیدند و به سختی کیفر دادند. آقای سیاوش بشیری مولف کتاب " آذرآذربایگان " (ازانتشارات پرنگ – چاپ پاریس ، سال ۱۳۶۳) مطلبی بر پشت کتاب خود آورده است که من عینا آنرا در اینجا نقل می کنم:
" سرهنگ قلی اوف افسر اتحاد جماهیر شوروی را دوست دارم! نه به خاطر اینکه در آشوب آذربایجان، پشتیبان تجزیه طلبان بود بلکه به این دستاویز که ماندنی ترین حرف تاریخ را به خائن که ایران را می فروخت؛ گفت: وقتی خائن می رفت تا در آن سوی مرز در آغوش دایه اش بمیرد، سرهنگ قلی اوف که او را بسیار دوست دارم؛ در پاسخ شکایت خائن که چرا داس و چکش تنه ایم گذاشت گفت: سنی گتیرن ، سنه دیبرگت- کسی که تورا آورده به تو می گوید برو..... و آیا این درسی ماندنی برای همه خائنان به ایران نیست؟

ب – شکایت از جلوگیری از فرهنگ آذربایجان

می دانیم که شهریار مدت مدیدی در تهران بود و بهترین و زیباترین اشعارش را هم در تهران سرود و به چاپ رساند. در شعری که آقای رزمی از شهریار نقل کرده است؛ ظاهرا شهریار " نظامی " را شاعر آذربایجان معرفی کرده و آذربایجان را " باغ نظامی " به شمار آورده است؛ در حالی که می دانیم نظامی ، شاعر معروف قرن ششم هجری اهل گنجه بود و گنجه در زمان وی یکی از شهرهای منطقه " اران " به شمار می آمد و چون در آن زمان مردم شهرهای اران به زبان پارسی تکلم می کردند؛ نمی توان او را شاعر ترک زبان محسوب داشت ؛ به عبارت دیگر آذربایجان از قدیم الایام به منطقه جنوبی رود ارس اطلاق می شده است و جغرافی نویسان شهرهای شمالی رود ارس یعنی ناحیه قفقاز را سرزمین " اران " نامیده اند و روسها بی جهت بدان نام آذربایجان شمالی داده اند.
سه شنبه دهم اکتبر ۲۰۰۶ برابر ۱۸ مهرماه ۱۳۸۵